

کشور (Country): امروزه شیوه غالب زندگی اجتماعی در جهان، زندگی در واحدهای اجتماعی به نام کشورهاست. هر کشور متشکل از یک ملت بوده و دارای ابعاد اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است. پدیده هایی مانند مزرعه، کارخانه، بانک، اشتغال، تورم، ثروت و ... متعلق به بُعد اقتصادی کشورها، پدیده های مانند امنیت، قدرت، دولت، انتخابات، نیروهای مسلح و .. متعلق به بُعد سیاسی کشورها و پدیده هایی مانند معرفت (دانش)، رسانه، هنر، ادبیات، دانشگاه، مسجد، مدرسه و ... متعلق به بُعد فرهنگی کشورها هستند.

ملت (Nation): به گروهی از انسان ها گفته می شود که دارای فرهنگ (باورها، ارزشها، هنجارها، نمادها) و ریشه نژادی و زبانی مشترک بوده و در قلمرو جغرافیایی مشخصی بنام کشور، زندگی می کنند.

نظام جهانی (World System): یک واحد یا سازمان اجتماعی کلان است که دارای ابعاد اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است. نظام جهانی در واقع به تعاملات و روابط گسترده میان کشورها یا ملت ها در قالب یک نظام تقسیم کار بین المللی اشاره دارد. مبنا (Base) شکل گیری نظام جهانی، روابط اقتصادی و تقسیم کار اقتصادی میان کشورها بوده است. بر پایه همین تعاملات و تقسیم کار اقتصادی در سطح بین المللی بوده است که کشورها در درون نظام جهانی به سه دسته : کشورهای مرکزی - نیمه پیرامونی و پیرامونی تقسیم شده اند.

کشورهای مرکزی (Central Country): به لحاظ اقتصادی ثروتمند، به لحاظ سیاسی دارای دولت های باثبات و قدرتمند، به لحاظ فرهنگی پیشرفته و باز و به لحاظ تکنولوژی رسانه ای بسیار توانمند هستند. بعنوان نمونه : ساختمان مرکزی و مدیریت تمامی بیست غول رسانه ای جهان در کشورهای مرکزی (صنعتی و توسعه یافته) به ویژه ایالات متحده امریکا قرار دارد. امپراتوری های رسانه ای مانند: تایم وارنر ، دیسنی و یاکوم ، همگی امریکایی اند.

کشورهای پیرامونی (Surrounding Country): به لحاظ اقتصادی تک محصولی و فاقد نهادهای توسعه یافته مالی، تجاری و تولیدی ، به لحاظ سیاسی، دارای دولت های بی ثبات و ضعیف، به لحاظ فرهنگی بسته و خودشیفته و به لحاظ تکنولوژی رسانه ای توسعه نیافته اند.

کشورهای نیمه پیرامونی (Semi-Surrounding Country): هم ویژگی کشورهای مرکز و هم کشورهای پیرامون را دارند. عامل و واسطه انتقال سرمایه و کالا بین مرکز و پیرامون هستند، تعدیل کننده نظام جهانی بوده و از رویارویی مستقیم مرکز و پیرامون و تبدیل نظام جهانی به دو قطب کاملاً قوی و ضعیف، جلوگیری می کنند.

نظریه نظام جهانی برای اولین بار توسط جامعه شناسی امریکایی بنام ایمانوئل والرشتاین مطرح شده است.

تحولات اقتصادی - سیاسی

عملکرد اقتصادی کشورهای غربی در چارچوب دولت - ملت های جدید (Nation- State) شکل گرفت. دولت - ملت های جدید یا همان دولت های سکولار، کشورهایی بودند که هویت خود را بجای عناصر دینی، با معیارهای جغرافیایی، تاریخی، نژادی و قومی تعریف می کردند.

قدرت سیاسی در این دولت - ملت ها (کشورها) با منافع اقتصادی صاحبان ثروت و صنعت و تجارت هماهنگ بود. یعنی : پادشاهان و دولتمردان برای حفظ و افزایش قدرت خود به ثروت تاجران و صاحبان صنایع نیاز داشته و تاجران و صاحبان صنایع نیز برای کسب امنیت لازم برای افزایش ثروت خود به حمایت پادشاهان و دولتمردان متکی بودند. یدین ترتیب پیوند میان قدرت و ثروت بوجود آمد.

رقابت های استعماری استعمارگران (کشورهای قدرتمند اروپایی) در مناطق استعماری، با منافع اقتصادی آنان پیوند می خورد. یعنی علت اصلی استعمار و گسترش رقابت های استعماری میان کشورهای اروپایی به عوامل اقتصادی و بر غارت منابع اقتصادی کشورهای غیر غربی استوار بود، از اینرو کشورهای استعمارگر در ابتدا، اقتصاد کشورهای استعمارزده را دگرگون می کردند.

ویژگی های اقتصادی کشورهای غیر غربی در دوران قبل از استعمار (پیشا استعمار) و در دوران استعمار

الف) ویژگی های اقتصادی کشورهای غیر غربی در دوران قبل از استعمار (پیشا استعمار)

✓ اقتصاد این کشورها، اغلب در تعامل با محیط جغرافیایی خود و به گونه ای مستقل عمل می کرد. (اقتصاد خودکفا و محدود).

✓ روابط تجاری در حدی نبود که استقلال سیاسی آنها را در معرض خطر قرار دهد.

ب) ویژگی های اقتصادی کشورهای غیر غربی در دوران استعمار (ویژگی های اقتصادی کشورهای استعمارزده و تحت نفوذ)

✓ تبدیل اقتصاد این کشورها به بازار مصرف کالاهای غربی

✓ تأمین نیروی کار ارزان و مواد خام مورد نیاز کشورهای غربی (استعمارگر)

✓ شکل گیری اقتصاد تک محصولی (محدود شدن صادرات آنها فقط به یک ماده خام مانند نفت و ...)

✓ وابستگی اقتصادی به کشورهای استعمارگر (تک محصولی شدن اقتصاد، قدرت چانه زنی در نظام جهانی و در مقابل استعمارگران را از آنان می گرفت و این امر موجب وابستگی اقتصادی می شد...)

✓ انتقال ثروت این کشورها بطور مستمر به کشورهای غربی (استعمارگر) (وابستگی اقتصادی این کشورها به کشورهای استعمارگر غربی موجب می شد تا مبادلات تجاری در سطح جهانی به گونه نامتعادل انجام شده و انتقال ثروت بطور مستمر به سوی کشورهای غربی ادامه یابد).

دولتهای استعمارگر غربی با سوق دادن اقتصاد کشورهای غیر غربی به سمت تک محصولی شدن، قدرت چانه زنی را از آنان گرفته و اقتصادشان را وابسته می سازد. (وابسته به کالاهای غربی) در این فرایند بدیهی است که مبادلات تجاری نامتعادل و غیرعادلانه خواهد بود.. دولت استعماری، کالاهای خود را به قیمت دلخواه فروخت و تک کالای آنان را به قیمت پایین خواهد خرید. و هر گونه اعتراض و مقاومت را در این راستا سرکوب خواهد کرد. چه با ابزار تحریم و چه با ابزار جنگ یا اراه اندازی شورش و انقلاب در آن کشورها.

✓ انتقال برخی صنایع وابسته، ناایمن و آلوده کننده محیط زیست به کشورهای استعمار زده (این انتقال به هیچ وجه در جهت استقلال اقتصادی این کشورها نبوده بلکه به اقتضای بازار مصرف و در جهت کسب منافع بیشتر کشورهای استعمارگر بوده است (برای فرارهای مالیاتی، بکارگیری نیروی کار ارزان، تعدیل هزینه حمل و نقل و ...)).

بعنوان مثال : کشور بنگلادش یکی از کشورهایی است که صنعت مد و پوشاک جهانی با انتقال تولیدی های خود به آن کشور، هزینه های خود را به طرز چشمگیری کاهش داده است. زنان بنگلادشی با دستمزد ناچیز، در شرایط پرخطر و ناایمن مشغول به کار هستند. این شرایط معرف نوعی برده داری مدرن محسوب می شود.

بدین ترتیب هر چند کشورهای استعمار زده در ظاهر صنعتی شده و رشد و تحول می یابند اما فاصله و وابستگی کشورهای غربی و غیرغربی همچنان حفظ می شود.

✓ غلتیدن این کشورها از استعمار قدیم یا کلاسیک به استعمار نو یا مدرن (هر چند در این کشورها مقاومت های سیاسی و نهضت های آزادی بخش برای رهایی از استعمار غرب شکل می گیرد. اما وابستگی اقتصادی آنان به کشورهای استعماری، موجب می شود؛ این کشورها بجای اینکه از استعمار غرب رهایی یابند، از یک شکل استعمار به شکل دیگری هل داده شوند). مثال : غلتیدن ایران از استعمار کلاسیک یا قدیم در دوران قاجار به استعمار نو یا مدرن در دوران پهلوی

افول دولت - ملت ها و جهانی شدن

همانگونه که اشاره شد، دولت - ملت ها یا کشورهای جدید، حاکمیت های سیاسی - اقتصادی نوینی بودند که نخستین بار در اروپای غربی و بواسطه افول قدرت کلیسا پدید آمدند. این دولت - ملت ها برخلاف حاکمیت های قبلی، هویتی دینی و معنوی برای خود قائل نبودند و صورتی کاملاً سکولار داشتند. هویت آنها اغلب هویتی ناسیونالیستی (ملی گرایانه) و قوم گرایانه بود.

این کشورها (دولت - ملت ها) در مسیر توسعه و گسترش خود به صورت قدرت های استعماری در آمده و به فتوحات استعماری دست زده و در مناطق تحت نفوذ و استعمار خود، جغرافیای سیاسی جدیدی را پدید آوردند (بعنوان مثال : امپراتوری عثمانی در جنگ جهانی اول تجزیه شده و کشورهای جدیدی مانند : ترکیه، سوریه، فلسطین، عراق، کویت، اردن، بحرین، عمان و شکل گرفتند. هویت این مناطق در دوران امپراتوری عثمانی، هویتی اسلامی بود و ویژگی های قومی، نژادی و تاریخی آنها، ذیل فرهنگ اسلامی تعریف می شد. اما در هویت سازی جدید برای این مناطق، ابعاد نژادی و قومی این مناطق با کاوش های باستان شناسان غربی، برجسته شده و اسلام بعنوان یک عنصر زنده و پویا به فراموشی سپرده می شود).

فرایند استعمار کشورهای غیر غربی (بطور خلاصه)

الف) شکل گیری دولت - ملت های جدید در دوران رنسانس و بدنبال افول قدرت کلیسا در غرب

ب) اقدام به فتوحات استعماری توسط این دولت - ملت ها با هدف توسعه و گسترش قدرت خود

ج) نشانه گرفتن اتحاد و هویت کشورهای غیر غربی از جمله هویت اسلامی کشورهای مسلمان بواسطه روش های مختلف از جمله تجزیه امپراتوری های اسلامی و و تبدیل آن به کشورهایی جدید با هویت های ملی و قومی (سکولار) و البته با هدف تسهیل استعمار آنان

د) وابسته نمودن اقتصاد کشورهای غیر غربی و تضمین تداوم استعمار بواسطه آن

اقتصاد سرمایه محور (اقتصاد کشورهای استعمارگر) در حرکت های آغازین خود نیازمند حمایت سیاست های قومی و منطقه ای بود، اما بتدریج، انباشت سرمایه، پیدایش شرکت های بزرگ چندملیتی و گسترش صنعت ارتباطات، از اهمیت مرزهای سیاسی کاست. زیرا، با شکل گیری نهادهای بین المللی و بازارهای مشترک منطقه ای، سرمایه گذاری شرکت های بین المللی به منطقه ای خاص محدود نمی شد. (مثال: سرمایه گذاری شرکت چند ملیتی مک دونالد در قالب رستوران های زنجیره ای در چین، هند، روسیه، مصر و ..) آنها با استفاده از شبکه های عظیم اطلاعاتی، تغییرات اقتصادی در سطح جهانی را شناسایی و مدیریت می کردند. یعنی اقتصاد کل جهان را تحت کنترل، نظارت و مدیریت خود می گرفتند.

کشورهای استعمارگر یا همان کانون های ثروت و قدرت برای حفظ منافع خود، از طریق سازمان های بین المللی، موانع موجود بر سر راه تجارت بین المللی را نیز بر می دارند و استقلال اقتصادی کشورهای مختلف و سیاست های ملی را مخدوش می سازند.

جهانی شدن (Globalization): فرایندی است که تقریباً اعتنایی به مرزهای ملی ندارد و در حال ایجاد نظم نوینی است که جریان های نیرومند تجارت و تولید بین المللی آن را پیش می راند. در این فرایند؛ دولت های استعماری غربی و نهادها و شرکت های بین المللی اقتصادی همدیگر را تقویت و تثبیت می کنند.

جهانی شدن: به شکل گیری نهادهای بین المللی (نهادهای پولی، مالی و تجاری)، بازارهای مشترک منطقه ای، پیدایش شرکت های بزرگ چند ملیتی و بویژه به گسترش صنعت ارتباطات اشاره دارد که مبادلات اقتصادی در نقاط مختلف جهان را تحت نظارت و مدیریت خود گرفته اند و سلطه جهانی دولت های قدرتمند و استعماری غربی را تثبیت و تداوم می بخشند.

مفهوم جهانی شدن در وهله نخست و بطور عمده معرف جهانی شدن اقتصاد سرمایه داری می باشد.

پیامدهای جهانی شدن: در حال حاضر ابعاد اقتصادی و سیاسی جهانی شدن به گونه ای نیست که انسجام مطلوب جهانی را بدنبال آورد. بلکه چالش ها و تضادهایی را پدید می آورد. چالش هایی که مقابله با آنها بیشتر توسط جنبش هایی انجام می شود که فرتر از مرزهای سیاسی دولت ها عمل می کنند. بعنوان نمونه: می توان به برخی پیمان های منطقه ای مانند: جنبش عدم تعهد، اتحادیه عرب، سازمان کنفرانس اسلامی، سازمان همکاری شانگهای (ناحیه شرق)، بریکس و ... اشاره کرد که در برابر سیاست جهانی سازی اقتصادی قدرت های برتر اروپایی و امریکایی، بین دولت ها شکل می گیرند.

امپراتوری رسانه، علم و فرهنگ و تأثیر آن بر خودباختگی فرهنگی جوامع غیر غربی

خودباختگی فرهنگی (Cultural self-destruction): برخورد استعماری غرب، جوامع غیر غربی را به لحاظ اقتصادی و سیاسی در موضع ضعف قرار داده و این پدیده بواسطه کاستن عزت نفس فرهنگی این جوامع، موجبات شکل گیری نوعی خودباختگی فرهنگی در این جوامع شده است.

خودباختگی فرهنگی (خود کم بینی فرهنگی)(خود تحقیری فرهنگی)(بیگانه ستایی) موجب می شود: جامعه حالت فعال و خلاق خود را در گزینش عناصر فرهنگی دیگر از دست داده و در نتیجه عناصر فرهنگ دیگر را بدون تحقیق و گزینش و به گونه ای تقلیدی فرا گیرد. (همانگونه که اغلب ما ایرانی ها امروز فرهنگ و سنت های خودمان را به سخره گرفته و تقلید از فرهنگ غربی را معیار باکلاس بودن فرض می کنیم).

در شرایطی که جوامع غیر غربی، دچار خودباختگی فرهنگی شده و مدیریت خود را در گزینش عناصر مناسب فرهنگ غربی از دست می دهند، غرب، خودش، مدیریت انتقال فرهنگ خود را در چارچوب اهداف سیاسی و اقتصادی خود، بدست می

گیرد (یعنی غرب آن دسته از عناصر فرهنگی خود را به کشورهای غیر غربی انتقال می دهد که سلطه سیاسی و اقتصادی اش را تسهیل کنند). این در حالیست که برخی کشورهای آسیایی مانند چین، ژاپن و کره جنوبی، مالزی، سنگاپور و... با عزت نفس فرهنگی بالا در مواجهه با غرب آن دسته از عناصر مناسب فرهنگ غرب را جذب کردند که در توسعه اقتصادی و سیاسی شان بسیار مؤثر واقع گردید. به قول امپراتور میجی، حاکم روشنفکر ژاپن، ژاپنی ها بجای تقلید کورکورانه از فن یا تکنولوژی غربی، فلسفه فن یا تکنولوژی را از غرب آموختند.

فرصت هایی که صنعت ارتباطات پیش روی جهان غرب قرار می دهد :

- ✓ یاری رساندن به جهان غرب در راستای مدیریت انتقال عناصر فرهنگی به جوامع غیر غربی (بدین ترتیب که جهان غرب به مدد قدرت اقناع کنندگی رسانه ها، عناصر فرهنگی مدنظر خود را به جوامع غیر غربی با هدف سلطه بر آنها را انتقال می دهد).
- ✓ تبدیل کردن جهان به دهکده کوچک که در آن فاصله های زمانی و مکانی کوتاه و جهان کوچک تر می شود.
- ✓ در دسترس (تیر رس) قرار گرفتن فرهنگ جوامع غیر غربی (که دچار خودباختگی فرهنگی هم شده اند) برای مدیریت انتقال عناصر فرهنگی مدنظر (با تبدیل جهان به دهکده کوچک، مرزهای جغرافیایی و سیاسی فرو می ریزد و فرهنگ های جوامع غیر غربی در حالیکه گرفتار خودباختگی اند در دسترس کسانی قرار می گیرند که با قدرت رسانه ای خود، جهان را در راستای خدمت به جهان غرب (کانون های ثروت و قدرت) مدیریت می کنند).
- ✓ مدیریت فرهنگ عمومی جوامع غیر غربی (به عنوان هدف کلی و نهایی)

امپراتوری رسانه ای (Media Empire) :

موقعیت برتر کشورهای غربی و در رأس آنها، امریکا، در عرصه رسانه ، سبب شده است تا ناظران بسیاری از **امپراتوری رسانه ای** سخن بگویند. امپراتوری رسانه ای نوعی امپراتوری فرهنگی تازه ای است که کشورهای کمتر توسعه یافته در برابر آن آسیب پذیرند، زیرا امکانات لازم برای حفظ استقلال فرهنگی خود را ندارند.

مهمترین آسیب های امپراتوری رسانه ای یا تجمع قدرت رسانه در دست صاحبان ثروت و کانون های صهیونیستی

- ✓ متزلزل کردن هویت فرهنگی جوامع غیر غربی (زیرا جوامع غیر غربی، امکانات لازم برای حفظ استقلال فرهنگی خود را ندارند).
 - ✓ به سخره گرفتن ارزش های دموکراتیک جهان غرب (بسیاری از منتقدان، نگران این هستند که تمرکز قدرت رسانه در دست چند شرکت یا چند فرد قدرتمند، موجب تضعیف سازوکارهای دموکراسی می شود).
- همانگونه که اشاره شد، جهان غرب از طریق رسانه، فرهنگ عمومی جوامع غیر غربی را مدیریت می کند. اما برای تربیت نخبگان کشورهای غیر غربی بیشتر به شیوه های دیگر عمل می کند.

جهان غرب و شیوه های تربیت نخبگان کشورهای غیر غربی

الف) توزیع هدفمند علوم طبیعی و علوم انسانی : جوامع غربی، بخشی از علوم طبیعی را که برای خدمت رسانی به غرب مورد نیاز است؛ به کشورهای در حال توسعه آموزش می دهند ولی از آموزش دانش های راهبردی، خودداری می کنند.

ب) تثبیت مرجعیت علمی غرب: ترویج علوم انسانی غربی در کشورهای غیر غربی، عمیق ترین تأثیر را در توزیع فرهنگ غرب در جهان دارد. زیرا این علوم موجب می شوند که فرهنگ های دینی، هویت خود را از نگاه فرهنگ غربی بازنگری و ارزیابی کنند. این پدیده فرهنگ ها را از علم و دانشی که بر پایه مبانی معرفتی دینی است، محروم می گرداند.

علوم انسانی غربی حیات و زندگی آدمی را به گونه ای سکولار و دنیوی تعریف نموده و سازمان می دهند. این علوم بر بنیان های هستی شناسی، انسان شناسی و معرفت شناسی غرب پس از رنساس شکل گرفته اند.

بطور خلاصه :

جهان غرب و مدیریت فرهنگ جوامع غیر غربی



الف) مدیریت فرهنگ عمومی جوامع غیر غربی از طریق : رسانه ها

ب) مدیریت (تربیت) نخبگان جوامع غیر غربی از طریق : توزیع هدفمند علوم طبیعی و انسانی / تثبیت مرجعیت علمی غرب

(رسانه و دانش به مثابه دو ابزار جهان غرب در مدیریت فرهنگ عمومی و فرهنگ نخبگانی جوامع غیر غربی)